



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۳/۰۷/۰۸

داود ملکيار

نکاتی چند به ارتباط مرگ سوال برانگیز احمد ظاهر

قسمت دوازدهم

(به ادامه قضیه مرگ مرحوم احمد ظاهر)

درین قسمت به یک تعداد اتهامات و سو ظن های که در مورد سه نفر همراهان احمد ظاهر، در میدیای افغانی طی چهل سال گذشته منتشر گردیده و میگردد، مکث خواهیم کرد: طور مثال در مصاحبه ویدیویی و تلویزیونی ظاهره ظاهر خواهر احمد ظاهر که یک تعداد زیاد هموطنان آنرا اساس و شاهد ادعای شان قرار داده اند، می شنویم که میگوید: (جسد احمد ظاهر را نمی دادند تا پدرم را مجبور کردند که امضا کند و هم میگوید احمد ظاهر گلوله خورده بود و دیگران حتی خراش هم نشده بودند) در حالیکه هر دو گپ ظاهره ظاهر که خودش در آن زمان اصلاً در افغانستان حضور نداشت، به استناد گفتار شاهدان متعدد، غلط ثابت شده است.

۱- جسد احمد ظاهر را در شام همان روز حادثه به خانه اش آوردند که صد ها نفر شاهد آن بوده اند، و داکتر ظاهر خان چند روز بعد از دفن احمد ظاهر با عبدالله اعتمادی به پروان رفته و راپور حادثه را گرفته و امضا نموده است. ۲- خودم (د. ملکيار) همراه با چهار نفر از اقارب، اعلان فوتی تکانهنده را، از طرف داکتر ظاهر خان و آصف ظاهر، در شام روز حادثه، یعنی ۲۳ جوزا، از رادیو افغانستان شنیدیم که مراسم تشییع جنازه و خاکسپاری، برای فردای آنروز به اطلاع دوستان رسانیده شد.

۳- این گفتار ظاهره ظاهر که: (دیگران حتی خراش هم نشده بودند)، با گفتار شاهدان عینی مطابقت ندارد، چون محبوب الله به حیث درپور موتر، بر علاوه شکستگی بینی و پاره شدن لب، چندین قیرغه اش شکسته و به مشکل تنفسی دچار شده بود و بعد از چند ساعت در بستر شفاخانه پروان، به شفاخانه علی آباد انتقال یافته، و مدت پنج یا شش روز در آنجا بستری بوده است.

در این مورد با سه نفر شاهد زنده که عبارت اند از محترم سراج حسینی در اتلانتای امریکا، محترم احمد ولید اعتمادی در آلمان، و محترم رازق عبدالرحیمزی در افغانستان طی یک هفته گذشته صحبت های تلفونی داشته ام. رازق عبدالرحیمزی که پدر مرحومش ملک خان عبدالرحیمزی در همان هفته در منزل بالایی شفاخانه علی آباد بستری بود، مانند دو شاهد عینی دیگر تائید و تصدیق نمود که روز بعد از رسیدن محبوب الله به شفاخانه علی آباد، به اتاق او رفته و او را عیادت نموده است و جریان تصادم موتر را از او بصورت کامل در همان زمان شنیده است. و در مورد شکسته و پارچه شدن حلقه چوبی اشتربینگ، قبلاً از زبان شاهد عینی (عبدالله اعتمادی) نقل قول دقیق صورت گرفت که نمایانگر تصادم درپور به اشتربینگ بوده است.

بر علاوه در کتینگ روز نامه کابل تایمز که در قسمت دهم این نوشته ارائه گردید، نوشته شده که: (در اثر تصادم موتر به سنگ، احمد ظاهر آنا کشته شده و دو نفر دیگر به شمول دیور، زخمی شده و به شفاخانه چاریکار انتقال یافته اند).

من (د. ملکيار) برای دریافت معلومات بیشتر از دیگر همراهان احمد ظاهر، طی یک هفته گذشته، تلاش های زیادی به خرج داده ام تا تماسی با آن دو خواهر یعنی خانم شهناز و خانم شکیلا بر قرار نمایم و امید است تا چند روز دیگر این تماس بر قرار گردد.

اما با صحبت تلفونی که اخیراً با مامای خانم شهناز، در شمال کلیفرنیا داشتیم، برایم گفت که او با شهناز یکجا از وطن خارج شده، یعنی خانم شهناز وطن را بصورت فوری ترک نکرده بلکه با چند تن از اعضای خانواده خود، بعد از یافتن و خریدن پاسپورت های کهنه و تبدیل و تغییر عکس ها و نام های قبلی در پاسپورت، موفق شده اند حدود

د پاپو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکی په خیر و لولی

دو ماه قبل از هجوم قوای شوروی، یعنی در ماه عقرب و یا اواخر ماه اکتوبر از افغانستان به طرف جرمنی عزیمت نمایند، که در آن ایام، ویژه جرمنی ضرورت نبود.

لذا اگر گپ این عضو خانواده خانم شهنواز دقیق باشد، خانم شهنواز بعد از حادثه سالنگ، حدود پنج ماه دیگر در کابل بوده و این آوازه که برایش فوری و بصورت فوق العاده پاسپورت داده شده، واقعیت ندارد.

همچنان دو روز قبل یکی از آشنایان خانم شهنواز با اطمینان کامل برای من (ملکیار) گفت که شهنواز هم درین تصادم زخمی شده بود و او شخصا شاهد زخم روی و زخم گردن شهنواز، در روز های بعد از حادثه بوده است.

و آوازه دیگر که گفته می شود، احمد ظاهر این دختر ها را نمی شناخت، و از دختر ها به حیث طعمه استفاده شده تا احمد ظاهر را با دسیسه از خانه بیرون ببرند، با واقعیت مطابقت ندارد، چون شواهد نشان داد که نه تنها احمد ظاهر، شهنواز را می شناخت، بلکه به اساس گفتار نزدیکترین دوست احمد ظاهر (آقای احمد شاه علم)، شهنواز را بسیار دوست داشت و با او رابطه بسیار نزدیک داشت.

و هم مطابق گفتار محبوب الله، فخریه همسر احمد ظاهر هم ازین رابطه آگاه بود و برای ترساندن و دور نگهداشتن احمد ظاهر ازین دختر ها، گاه گاهی برای احمد ظاهر، گوشزد می کرد، چنانچه یکبار مستقیماً از محبوب الله خواهش نموده بود تا به احمد ظاهر بفهماند که این دختر ها خطرناک هستند و باید از آنها دوری نماید. اما احمد ظاهر به اینگونه نصیحت ها توجهی نداشت، چون دختر ها را می شناخت و احساس بیگانگی نداشت.

به این ترتیب می بینیم که اکثر شایعات درین قضیه با واقعیت ها سازگار نیست، اما چون با این شایعات سه نفر متهم به خیانت، جنایت، نامردی، دسیسه، توطئه و تباہی با دستگاه ظالم رژیم کمونیست میگردند، شرط انصاف آنست، تا زمانیکه ارتباط مخفی هر یک از همراهان احمد ظاهر، با رژیم خلقی و یا دستگاه استخبارات رژیم، و یا داود ترون، و یا اسدالله امین، بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم، توسط شواهد معتبر کشف و ثابت نشده است، باید با خویشتن داری، در پخش شایعات بی اساس سهم نگیریم.

زیرا اگر ما احمد ظاهر را به حیث یک مرد عیار و جوانمرد می شناسیم، باید باور داشته باشیم که روح و روان احمد ظاهر، از اینگونه شایعه سازی و اتهام بی پایه و بدون شواهد، به رفقای همسفرش، شدیداً ناراحت و بیزار خواهد گردید.

و فراموش نباید کرد که درین سفر تفریحی، از جمله همراهان احمد ظاهر، دو دختر که هر دو زیر سن قانونی یعنی یکی ۱۶ ساله و دیگری چیزی کمتر از ۱۸ سال داشته است، و در میان این چهار نفر، احمد ظاهر با سن ۳۴ سال، پخته ترین، با تجربه ترین، پول دار ترین، هوشیار ترین شان بوده و نه تنها در مورد رفتن به بند قرغه و چاریکار، بلکه در مورد خریدن مشروب و کباب و آب سرد سالنگ، لیدر و تصمیم گیرنده اصلی و مرکزی بوده است.

پس آیا چطور می توان بدون شواهد ثقه و غیر قابل تردید، به آسانی باور کرد که دو دختر جوان مکتبی و زیر سن قانونی، بدون آگاهی فامیل خود، با اشخاص حکومتی و بیگانه مانند داود ترون و اسدالله امین پیمان ببندند تا دوست و عشق زندگی شانرا به قتل برسانند؟؟

در حالیکه از منابع مختلف خواندیم که اهالی محل با شنیدن صدای تصادم موتر، خود را فوری به محل حادثه رسانیده اند، و هیچکدام شان غیر از صدای تصادم، کدام صدای فیر نشنیده اند و چیزی مشکوک و یا کدام موتری را با سر نشینان آن در محل تصادم و یا در حال فرار از محل حادثه، ندیده اند.

لذا کسانیکه به دسیسه و قتل با تفنگچه باور دارند، باید کوشش نمایند تا اولتر از همه، برای قتل و فیر تفنگچه، سند و شاهد عینی و راپور طبی ارائه کنند، نه اینکه حدس و گمان هایی مانند (سوراخ مرمی در پیشانی و سوراخ بزرگتر در عقب سر احمد ظاهر) را بدون معاینه نزدیک و دقیق، از زبان اشخاص سیل بین و غیر مسلکی، قبول و بالای آن اصرار و پافشاری نمایند.

در اخیر این قسمت باید یاد آور شد که نقل قول از داکتر بالمکنداس هم درین قضیه درست به نظر نمی رسد. چون داکتر بالمکنداس در ماه اگست سال 1979 یعنی دو ماه بعد از حادثه احمد ظاهر، وفات نموده است و ممکن است در ماه های آخر حیات خود، فعالیت و وظیفوی نداشته باشد و هم به اساس گفتار داکتر صدرالدین شهابزاده، داکتری بنام عبدالعلی روستا از شفاخانه جمهوری به هدایت رئیس شفاخانه، شام روز حادثه به خانه داکتر ظاهر خان اعزام گردید تا بعد از معاینه آخری سند طبی را امضا نماید.

ادامه دارد

[آرشیف: نویسد](#)